



می‌شود. «سپس گفت: «ما در امیرآباد زمین داریم؛ در اختیار شما می‌گذاریم. یک خوابگاه دانشجویی با آن بسازید که صدها دانشجوی بی‌خانمان شهرستانی را از سرگردانی نجات دهد، نقشه آن را هم در اختیار شما می‌گذاریم.»

ایرج افشار که اصولاً در مسائل مادی همیشه حساب نقیر و قلمیر را داشت، پیشنهاد این مهندس یزدی را که بسیار عاقلانه بود پذیرفت. برآورد کردند، حدود پانصد میلیون تومان مخارج آن برآورد شد. شروع کردیم و البته تا پایان کار حدود ششصد میلیون تومان تمام شد و هم‌اکنون به همت این مهندس و در زمان ریاست آقای دکتر فرجی دانا و به برکت وقفیه مرحوم جمال‌زاده بیش از دویست دانشجو در عمارتی سه‌طبقه، که به کلیه وسائل امروزی، از قبیل کامپیوتر و تلفن و اینترنت مجهز است، استفاده می‌کنند و در واقع روح جمال‌زاده از این بخششی که کرده بود، ناظر و مشمول دعای خیر این همه جوان دانش‌پژوه خواهد بود. مصداق قول خاقانی شاعر بزرگ:

این هم ز بخشش فلک و جود عالم است
کان را که خاک باید خوردن شکر خورد



ایرج افشار و نسخه خطی

جواد بشری*



پژوهش در همه عالم داشت بسیار برجسته و شاید بی‌اغراق، برجسته‌ترین بود.

اما جایگاه او در جهان نسخه خطی و کتاب که بناست از آن سخن رود:

پیش‌پیش گفته شود که کتاب‌شناسی شاخه‌ای از علم کتابداری در گذشته بوده که در آن فرد با کتابها و منابع مختلف هر شاخه از علم آشنایی ای اجمالی و البته انتقادی (برای تشخیص و معرفی «بهترین» منابع هر رشته) به دست می‌آورده و آن را در اختیار محققین قرار می‌داده است. این شاخه را بعضاً گروهی متخصص پیگیری می‌نموده‌اند که به آنها وراق، کتابدار و غیره اطلاق می‌کرده‌اند. مشهورترین‌های این شاخه که به شکل تخصصی آن را قوام داده‌اند مثلاً در

است؛ برادر خانم طاهره صفارزاده که در مدرسه بهمن شاگرد من بود. او گفت: البته صاحبان سهام کارخانه‌های سیمان این روزها مشکل دارند و اغلب به حساب طاغوتی به شمار آمده‌اند ولی من موضوع را به شاهزاده مهندس سالور خواهم گفت و انشاءالله آنها را زنده خواهم کرد.

طولی نکشید که تعداد کثیری از سهام کارخانه‌های سیمان تهران و غیر آن به دانشگاه تهران سپرده شد و پی‌درپی متوجه شدیم به علت سوددهی سهام، درآمد آنها به دانشگاه تهران واصل گردیده؛ پولی که ده‌ها برابر حق‌التألیف کتاب‌های جمال‌زاده بود و نتیجتاً یک روز متوجه شدیم که قریب پانصد میلیون تومان درآمد این سهام شده است.

این را هم عرض کنم که دکتر سیاسی، نفر اول دانشگاه، در گذشت و بعد از او مرحوم دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، استاد دانشکده حقوق، به این سمت برگزیده شد و پس از فوت او آقای مهندس شکرچی‌زاده رئیس وقت انتشارات دانشگاه تهران به این سمت انتخاب شد. و در همین وقت بود که یک یزدی باکمال و خوش‌فکر، مهندس امید که سرپرست کوی دانشگاه تهران بود به هیئت امنای مراجعه کرد و گفت: «شما این پول را بی‌خود توی حساب نگذارید که از ارزش آن کاسته

میزان نفس کشیدن او را در جهان نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی می‌توان با مراجعه به مجموعه یادداشت‌های چاپ‌شده‌اش با عنوان «تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی» و یک حساب آماری سرانگشتی به دست آورد. شاید حدود ربعی از این یادداشت‌ها در حوزه کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی باشد، و الباقی در موضوعات متعدد دیگری مانند مطبوعات، سندشناسی، تاریخ عصرها و رجال ادوار مختلف ایران علی‌الخصوص قاجار و پس از آن، و تحقیقات تازه ایران‌شناسی در سراسر جهان؛ که او با ارتباطاتی که با بزرگان این شاخه از

* پژوهشگر و محقق

۱. این نوشته، روزی پیش از درگذشت آن بزرگ، به نیت پاسداشتی در حد بضاعت امثال بنده از خدماتش، زمانی که در بیمارستان جم بستری بود، قلمی گردید. محل نشی که برای این مختصر در نظر گرفته شد، یکی از روزنامه‌های کشور بود. از این رو در برخی موارد شواهد و مثال‌هایی عرضه شده که برای اهالی تحقیق مبرهن است. ذکر این نکته ضرورت داشت، تا خواص را جسارتی نباشد.



قرن چهارم «ابن ندیم» یا «ندیم» شیعی بغدادی است و یا میرزا عبدالله افندی در قرن یازدهم که شاگرد علامه مجلسی دوم بوده است. البته بسیاری بزرگان علوم حدیث، کلام و تفسیر، شخصاً در شاخه خود ابتدا کتاب‌شناسانی بزرگ می‌شده‌اند و پس از آشنایی با منابع، به نگارش دست می‌زده‌اند. آنان با کتاب که در گذشته شیء نایاب و معشوق دور از دستی بوده به طرق مختلف مرتبط می‌گشته‌اند: از طریق راه‌یابی به دربار و استفاده از کتب نایاب سلطنتی؛ احداث مغازه وراقی و صحافی و کتابت به منظور به‌دست آوردن موقتی منابع نایابی که برای تکثیر به ایشان سپرده می‌شده است؛ رفتن به سفرهای دور و دراز و طاقت‌فرسا برای یافتن منبعی که حدس می‌زده‌اند نسخه‌ای از آن در آنجا موجود است؛ تشکیل کتابخانه شخصی که البته با گرانی کتاب برای همگان میسر نبوده است. از کسانی که با کتابخانه‌های سلطنتی ارتباط داشتند و به مراد رسیدند مثلاً می‌توان بوعلی (ابن سینا) را مثال زد یا ابن فوطی بغدادی را و یا بزرگانی چون خواجه نصیر و خواجه رشیدالدین را که این دو نفر اخیر خود در ادواری متصدی تجهیز و غنی کردن کتابخانه‌های سلطنتی شدند. مشهورترین وراقی که با نبوغی ذاتی، مهمترین منابع عصر خود را که در طی سالها به او سپرده شده بود فهرست کرد و به دست آیندگان رسانید، ابن ندیم/ ندیم بغدادی شیعی است. کتابدارها هم کم نبوده‌اند که مسئول سر و سامان دادن کتابخانه‌های دربار یا معاریف ذی نفوذ می‌شده‌اند؛ نام و نشان بسیاری از آنها در منابع تاریخی، رجالی و تذکره‌ای عصر تیموری به بعد ثبت شده است. مثلاً صادقی بیگ افشار کتابدار دربار صفویان بود، و یا امید نهایندی کتابدار کتابخانه غنی محمود میرزا قاجار در نهایند. از سفریان و کتاب‌بازان بزرگ عهد صفوی شاید میرزا عبدالله اصفهانی افندی (به او از این رو افندی می‌گفتند که مدتی در ترکیه زیست و منابع بسیاری را از این طریق شناسایی کرد) به یاد بیاید که به هر شهری که وارد می‌شد به دنبال نفایس آن شهر پرسیان پرسیان می‌رفت و اطلاعات آنها را در آثارش ثبت می‌کرد. او بر اساس شرایط سفر کتابهایی را هم برای خود تهیه می‌کرد که امروزه با مهر و امضای او در کتابخانه‌ها دیده می‌شود. جاحظ از دانشمندان متقدمی است که توانست برای خود کتابخانه‌ای نفیس بسازد و می‌دانیم سرانجام همین کتابها روزی بر جسم فلج‌شده او آوار شدند و خفه‌اش کردند. شیخ طوسی کتابخانه مشهور و عظیمی برای

خود داشت که در بغداد سوخت. ابن شهر آشوب مازندرانی و ابن طاووس حلی هم از بزرگترین عالمان کتاب‌باز عصر خود بودند که کتابخانه داشتند. شیخ بهایی کتابخانه نفیسی داشت که تنها هزار جلد آن از طریق ارثیه (سهم الارث) همسرش بدو رسیده بود. تقی کاشانی تذکره‌نویس هم از قرار معلوم کتابخانه فوق‌العاده مهمی داشته است. علامه مجلسی دوم در عصر خود بزرگترین شیخ الاسلام کتاب‌باز بوده که از این طریق بسیاری از میراث کهن روایی شیعی را به پسرینان منتقل کرد. اینها فقط چند تن از اشخاص بزرگی هستند که با کتاب انسی حرفه‌ای و فوق‌طاقت بشری داشته‌اند. در دوره ما هم اگر چند نفر از برجستگان این عرصه را بخواهیم مثال بزیم شاید نخستین نفری که به ذهن می‌رسد آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی باشد که در حدی طاقت‌سوز کتاب می‌خرید و با روزه و نماز استیجاری هزینه خرید آنها را فراهم می‌کرد. پس از او این بزرگان به ذهن می‌آیند: مرحومان محمد قزوینی، مجتبی مینوی (که کتابخانه‌اش را پس از خود وقف کرد و اکنون در تهران قابل مراجعه است)، سعید نفیسی، مهدی بیانی، اصغر مهدوی، جلال محدث‌ارموی، عباس اقبال، خاندان نصیری (میرزا دانش، فخرالدین و مجدالدین)، و از زندگان و جاویدانان عصر ما دکتر سید محمود مرعشی، عبدالحسین حائری، و البته ایرج افشار (که هنوز گویی در میان ماست و رخت برنسته است).

ایرج افشار یک‌تنه هم کتاب‌باز بود و هم ناجی نسخه‌های خطی. علاوه بر این او یک کتابدار بود و خود را بارها کتابدار خواند. همچنین مدیری بود در ادوار پیشین که تاکنون جز یکی دو نفر که با او قابل قیاسند کسی به گردش هم نرسیده و نخواهد رسید. هر روزش به از دیروزش بود و از سپری شدن عمر به بطالت رنج می‌برد. این را از دفترهای یادداشت روزانه‌اش که برخی مجلداتش در دفتر موقوفات دکتر محمود افشار (پدر دانشمندش) گویا موجود است می‌توان دریافت، و نیز از تویخهایی که برخی ناشران بی‌خیال آثارش را می‌کرد. در یک آن، کارهای متعددی را سرپرستی می‌نمود. ارتباطاتش با بزرگان ایران‌شناسی در سراسر جهان فوق‌تصور است. پس از علامه قزوینی که اعتباری در میان ایران‌شناسان داشت و نیز پس از سید حسن تقی‌زاده و مجتبی مینوی که جهان به دانششان ایمان داشت، او بزرگترین ایران‌شناس عصر ماست

که «دنیای ایران شناسی» ایران را به نام او می‌شناسد. براساس نامه‌های او به ایران شناسان خارجی که خود بسته‌بندی شده چند سال قبل به مرکز دائرةالمعارف بزرگ سپرد (وقف کرد) می‌دانیم که با حدود چهارصد نفر از این محققان مرتبط بود و حتماً چند هزار نامه از این مرادفات علمی باقی است. این یکی از آن وجوهی است که او را ایرج افشار کرد؛ رهبری ایران شناسی در جهان از حدود دو-سه دهه پیش تاکنون که همه از این مهم غافل بوده‌اند.

جایگاه ایرج افشار در دنیای کتاب شناسی و نسخه شناسی
نسخه شناسی و کتاب شناسی از نخستین تخصص‌های او بود. در کودکی که تابستان‌ها با پدر و خانواده به یزد می‌رفته، چند نسخه خطی برگ‌برگ شده در یزد به دست می‌آورد. آنها را تمیز می‌کند و صحافی، و سپس در صدد شناسایی آن کتاب‌های گمنام برمی‌آید. یکی از این نسخه‌ها همان است که بعدها او با نام «تاریخ جدید یزد» تصحیحش کرد و در مقدمه کتاب از آن نسخه یاد کرد. من در سال ۱۳۸۷ در کتابخانه مجلس به نسخه مزبور برخورد و تعجب کردم. زیرا می‌دانستم این نسخه از نسخه‌های شخصی او بوده است. تلفنی ماجرا را جویا شدم. کل موقوف را فرمود و سپس اضافه کرد که این نسخه را در ایام کتابداری عباس زریاب در کتابخانه مجلس از طریق او به آن کتابخانه هدیه کرده است.

در دانشگاه تهران رشته حقوق خواند اما کیست که نداند کتابخانه دانشکده حقوق را (که در خاورمیانه از نظر غنای کتاب‌های حقوقی بی‌نظیر بود و چند سال قبل در آتش غفلت سوخت) او و محمدتقی دانش پژوه تجهیز می‌کردند. اشارات متعددی در این باره در نامه‌های محمدتقی دانش پژوه به او که به همت نادر مطلبی کاشانی به نام «حدیث عشق» چاپ شد موجود است. او در عرصه مدیریت کتابهای خطی فوق‌العاده موفق بود. کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که بخش خطی اش اعتبار و شهرتی جهانی دارد به همت او ساخته شد. او همه کاره‌اش بود ولی از سی و اند سال قبل کم‌کم از آنجا دور و دورتر شد. پیشینه تأسیس این کتابخانه این است که مرحوم سید محمد مشکوة استاد دانشکده حقوق هزار و چند جلد کتاب به این کتابخانه اهدا کرد که در زیرزمین یکی از دانشکده‌ها و در وضعی نامناسب نگهداری می‌شد. ایرج افشار که دوره کتابداری تخصصی را در امریکا گذرانده بود و دیگر به قضیه به صورت تخصصی و حرفه‌ای نگاه می‌کرد طرح

ساخت کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران را در مرکزی‌ترین نقطه دانشگاه تقدیم رئیس وقت دانشگاه کرد و مدتی بعد با نظارت او کتابخانه‌ای هشت طبقه‌ای با ساختی بابرنامه ایجاد شد. گزارش عملیات ساخت این بنای عظیم و مفید را که هنوز هم از بهترین‌های ایران است در مجله کتابداری شماره‌های مربوط به نیمه دهه چهل می‌توان به شکل مصور پی‌گیری کرد. این تازه اولین مرحله بود. پس از آن او و دانش پژوه به تجهیز کتابخانه‌ای خالی و آماده پرداختند و از سراسر جهان با نامه‌نگاری و اختصاص بودجه کتاب خریدند، مجلات را مشترک شدند و در بازارهای مخفی فروش نسخه‌های خطی، برای این کتابخانه مرکزی - که از قبل هزار و چند جلد نسخه خطی اهدایی مشکوة را در خود داشت - شروع به خرید نسخه خطی کردند. ایرج افشار رئیس بود و دانش پژوه رئیس. اما به اقتضای سن، همیشه او را - که در عرصه نسخه شناسی پدیده‌ای در زمان خودش بود - احترام می‌کرد. از این بگذریم که حرف زیاد است و به باقی امور نمی‌رسیم.

کتابخانه وقفی حاج حسین ملک به آستان مقدس علی بن موسی الرضا (ع) را پس از احمد سهیلی خوانساری سر و سامان داد و با تشکیل دادن گروهی از فهرستگاران، اقدام به شناساندن آن به جامعه علمی کشور کرد. کتابخانه‌ای فوق‌العاده نفیس و مهم که با ثروت تاجری متمول (آنقدر متمول که در عصر خود به دولت وقت وام می‌داد) شکل گرفته و در عصر حیات او وقف بارگاه امام هشتم (ع) شده بود. بد نیست بگوییم اگر آن کتابخانه را او در آن روزگار شناسانده بود شاید مدیران کتابخانه در سال‌های بعد هیچ‌گاه درب آن را به روی محققان نمی‌گشودند؛ مستندم در این باره امروزه موجود است و اگر کسی در صدد اثبات آن برآمد سری به کتابخانه ملک در میدان امام خمینی (ره) تهران بزند و نسخه‌ای نفیس را برای مطالعه بر روی سی‌دی (لوح فشرده) درخواست دهد تا ببیند در عصر فن‌آوری اطلاعات و دیجیتال‌سازی چه بلایی بر سر او می‌آورد و چقدر مدرک و سند از او طلب می‌کنند، تا جایی که فرد، دل‌آزرده از همه عوالم تحقیق و پژوهش، ماجرای بخشش عطا به لقا را در راه خروج از کتابخانه با خود مرور می‌کند (نفثة‌المصدوری بود ناشی از مواجهه با شرایطی که در هفت هشت سال گذشته برای بنده در برخورد با مدیران کتابخانه‌های وقفی وابسته به آستان قدس بروز کرده است؛ مدیرانی که همه شرایط وقف را غیرمشرعانه زیر پا گذارده‌اند).

کند اعتبار دیگری به مجلس می‌داد. برخی از آن عده دیگر که همراه او در برخی همایش‌های خارجی شرکت داشتند برایم نقل کردند که چقدر همه‌اساتید بزرگ کشور صاحب همایش احترامی مریدوار برایش قائل بوده‌اند. در ابتدای دهه هفتاد که مسئولان کتابخانه ملی اتریش خواستند برای فهرست‌نگاری کتاب‌های فارسی کتابخانه مزبور از دانش بزرگترین ایرانی‌شناس جهان برخوردار شوند از او خواهش کردند این کار را بکنند. او که در آن سال‌ها حدوداً هفتادساله بود کاری صعب را که البته برایش لذت‌بخش، تفتن آمیز و ساده بود پذیرفت. یک ماهی در کتابخانه اتریش ماند و سپس اعلام کرد کار تمام است. معمولاً در فهرست‌نگاری نسخه‌های خارج از ایران، ایرانی‌هایی که برای انجام آن کار به کشوری خارجی می‌روند در یک چنین مدتی، کاری متوسط و نه سطح بالا انجام می‌دهند (برای رنجیده‌نشدن همکارانم در این رشته، از ذکر مثال خودداری می‌کنم). اما او هر کسی نبود. ایرج افشار بود. فیش‌هایش را به ایران آورد، تکمیلشان کرد و یک سفر کوتاه دیگر برای تکمیل یادداشت‌ها به اتریش رفت و کار را برای صفحه‌آرایی به ناشر سپرد. این همان تنها فهرست «مستقل» او (سایر کارهایش از این نقطه نظر مستقل نیست و کارهایی است که با دیگران به طور مشترک انجام شده است و اگر هم کار مستقل دیگری دارد در حد مقاله است نه کتاب) برای نسخه‌های خطی کتابخانه است که امروزه موجود است و می‌تواند معیاری برای فهرست‌نگاران مبتدی برای الگوبرداری قرار گیرد. و همان است که مدتی بعد در مراسم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران (بزرگترین اتفاق در حوزه کتاب در کشور) به عنوان برترین کار در حوزه کتابداری و کتاب‌شناسی در میان سایر آثار آن سالیان شناخته و اعلام شد. او در آن کار تجربه تلاش بیش از پنجاه‌ساله‌اش در امر کتاب‌شناسی را نشان داد و به تعبیر من به رخ کشید.

کارهایش در ایران‌شناسی به حدی گسترده بود که اگر فرزندان کشور می‌خواهند پا جای پای او بگذارند و خلف صدقش باشند لاجرم باید گروه‌گروه کار کنند تا بتوانند کارهایی را که او یک‌تنه انجام می‌داد پیش ببرند و نگذارند زمین بماند. این همان چیزی است که او می‌خواست؛ و روحش حتماً با این قبیل کارهاست که در جهان باقی شاد خواهد شد.

بد نیست در آخر اشاره کنم امروز که همه داغدار اویم بایستی مراقب سودجویان از نام ایرج افشار بود (اعم از احیاناً برخی

او سال‌ها عضو شورای قیمت‌گذاری و سروسامان دادن به اوضاع فهرست‌نگاری در کتابخانه مجلس بود که چندین جلد فهرست را که کار سالیان بود با تشکیل دادن کارگروهی کاربلد به سرعت به سامان رساند. کارهایی که او مدیریت می‌کرد زودبازده بود و البته دقیق. محققان برجسته کشور را می‌شناخت و میراثشان را ارج می‌نهاد. در سالهای پیری دستگیرشان بود و اغلب کتابهای نفیسه‌شان را برای کتابخانه دانشگاه می‌خرید. مثلاً کتابهایی خطی از باستانی راد و سعید نفیسی را به قیمت منصفانه برای آن کتابخانه خریداری کرد و علاوه بر غنی‌تر کردن آن کتابخانه مددی مالی نیز به ایشان رسانید (شنیده‌ایم که کتابخانه استاد محمدامین ریاحی در اواخر عمر شریفش به کتابفروشی فروخته شد که او آن را از کشور خارج کرد یا نمونه‌هایی از این دست که کم نیست؛ که این امر ناشی از نبود افشارها در جایگاه واقعی‌شان است).

او به‌واقع در حوزه کتاب، کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی بی‌مانند بود. کتابخانه شخصی‌اش را خود چند سال قبل وقف کرد و وقفنامه آن را چندجا منتشر نمود تا حرف و حدیثی در این باره بعدها نباشد. مدیری بود که سالها در خانه‌اش - که برایم می‌گفت که آن را از دسترنج خود در خارج از طهران قدیم ساخته بوده و همان است که اکنون در شمال شهر افتاده - یکه و تنها و بدون ردیف بودجه، فرهنگ ایران را مدیریت می‌کرد. وقتی در ۱۳۸۱ از قم به طهران آمدم نامی از او شنیده بودم. نمی‌دانستم کجاست و چه می‌کند. پرس‌وجو کنان تلفن منزلش را به دست آوردم و از وجود دو نسخه کهن از کتابی که او سالها قبل مقاله‌ای درباره‌اش نوشته بود آگاهی دادم. بی‌معطلی امر کرد که تصویر آنها را برایش ببرم. خیلی‌ها می‌دانند که تلفن‌های او کوتاه بود و بی‌حاشیه و تعارف؛ و در روز از این تلفن‌ها چندین مورد داشت. نسخه‌ها را که بردم بلافاصله گفتم: «یکی از آنها را دارم و همان است که چهل سال پیش از سعید نفیسی عکسش را گرفته‌ام.» معلوم شد نسخه اولی زمانی در تملک سعید نفیسی بوده است. آرزوی خیلی‌ها این بود که با او کار کنند. اما او با اعتباری که داشت خودش دستیاران و کمک‌کارانش را در هر مورد از میان متخصصان انتخاب می‌کرد. او را همه دنیا به استادی در شاخه ایران‌شناسی و فروغش که نسخه‌شناسی یکی از آنهاست می‌شناختند. در هر همایش بزرگی که در این موضوع در جهان برگزار می‌شد از ایران او دعوت می‌شد و عده‌ای دیگر. اگر می‌توانست حضور پیدا



در سراسر دنیا را بر عهده داشت کسی نبود که نیازی به این دست مدارک آیکی دهان پرکن داشته باشد. دانش او بر همه این مسائل برتری داشت و چنان که پیش از این گفته شد هر مجلسی که از وجود ایرج افشار بهره‌مند بود مجلسی بود که خود را بالا کشیده بود نه افشار را.



دانشی مردی از تباری دیگر

علی بلوک باشی *



۱. نشر آثار مردم‌نگاری

بخش بزرگی از معارف و دانش و فنون و هنرها و دستاوردها و آموزه‌های فرهنگی و تجربه‌های دینی، مذهبی و آئینی نیاکان ما ایرانیان در حوزه نظام ارزش‌های فرهنگی مربوط به عامه مردم ایران، در نتیجه شفاهی بودن جامعه‌هایی که مردم در آن می‌زیستند، و نیز در اثر بی‌توجهی صاحبان قلم به گنجینه‌های فرهنگی ارزشمند مردم عامی و بی‌اعتبارش‌مردن این‌گونه تولیدات فرهنگی برای مضبوط و مکتوب کردن، از میان رفته و فراموش شده است. در این جاست که همت کاونده و جستجوگر و نگاه شیفته و مردم‌نگارانه ایرج افشار در یافتن و شناساندن و نشر آن دسته آثار و مجموعه‌های ثبت و ضبط شده فرهنگ و دانش و فناوری‌های عامه مردم که از دیدگان نسخه‌شناسان پوشیده مانده بود یا اینکه آنها را دیده بودند، ولیکن پرداختن به آنها را کاری حقیر و دون شأن خود برمی‌شمردند، اهمیت می‌یابد.

مردم و زندگی و فرهنگ روزانه مردم در جامعه برای استاد افشار بسیار اهمیت داشت. افشار دریای آگاهی و شناخت بود و با همه نوع متون جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی، ادبی، فلسفی، عرفانی، دینی و امثال آنها آشنایی داشت. کمتر نوشته و متنی در زمینه فرهنگ ایران بود که استاد ندیده و یا به قول خودش «لابه‌لای متون آنها گردش» نکرده باشد. او هم مشوق کسانی بود که در راه تخلید زندگی و فرهنگ عامه مردم ایران گام می‌نهادند و هم‌خود در این راه به جد می‌کوشید.

افشار با به‌دست آوردن هر نوشته و رساله گردوغبار گرفته از دید پنهان مانده‌ای که بر تابنده گوشه‌هایی از عرصه‌های

* مردم‌شناس و عضو شورای عالی علمی دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

فعالیت زندگی مادی و معنوی مردم بود و به نحوی پاره‌هایی از اندیشه و باورها و آداب و رسوم و کار و هنر و پیشه آنان را باز می‌نمود و بی‌توجه به نام‌آور یا بی‌نام‌ونشان بودن نویسندگان و گردآوردندگان آنها، بی‌درنگ به تصحیح و چاپ آن همت می‌گماشت. برخی از ادیبان کهنه‌گرا بر این کار استاد خرده گرفته بودند که به چه منظور او به فراهم کردن و چاپ و نشر چنین رساله‌هایی از شماری «گم‌نامان یا کم‌نامان» به «نثرهای شلخته و بی‌طراوت ادبی» در زمینه‌های آشپزی، بازنامه، کشاورزی، تیر و کمان، مهمان‌داری، سیاق و سیاق‌نویسی و مانند آنها می‌پردازد. این گروه از ادیبان و مصححان «نشر چنان رساله‌های کم‌مایه» را درحالی که بسیاری از «متون عرفانی، شعری و کلامی» هنوز چاپ نشده، از جانب او «حیف وقت و کاغذ و پول» می‌دانستند. استاد افشار در پاسخ به این خرده‌گیران که تبار خلف آنان نیز با همین نگاه و برداشت ارزشی به این آثار می‌نگریستند و موجب پوشیده‌ماندن بخش بزرگی از فرهنگ و دانش و فنون و شیوه زندگی اجتماعیو طرز تفکر و باورهای توده مردم ایران در قرون گذشته شده بودند، معترض بود و می‌گفت همه شما در اشتباه هستید؛ «از راه بازیابی و بازشناسی همین‌گونه رساله‌های کوتاه» که به نظر شما سخیف می‌نماید، می‌توان به «گذشته زندگی فردی، فرهنگی، اجتماعی و صنعتی مردم این سرزمین» که برای ما و علمای اجتماعی و مردم‌شناسی پنهان مانده است، پی برد. به نظر او «به یک کلام از میان این‌گونه نوشته‌ها و آثار» و نه «در میان کتب ادبی و منظومه‌ها» است که می‌توان فرهنگ و زندگی روزانه مردم کوچه و بازار را بهتر شناخت! آن نوع مطالبی که در این‌گونه رساله‌ها نهفته است، حتی در متون

